

گفت‌وگو با محمدعلی مرادی

## ما نیز مردمی هستیم

کیوتو ارشدی



ضرورت تحلیل جامعه‌شناسانه برای برخورد به بسیاری مسایل قابل طرح در این حوزه و پرسش‌های اجتماعی کشور ما، سال‌هاست به اشکال مختلف از جانب دست‌اندرکاران مطرح است. اگر چه بر نامه‌های پنج ساله، ۲۰ ساله، طرح‌های جامع و سرزمینی و... این ضرورت را در سطح مشخص‌تری یادآوری می‌کند، طرح مبانی آزادی احزاب و تشکل‌های صنفی، ایجاد زمینه‌های «دیالوگ» در حوزه علوم انسانی و گسترش آن، سطوح دیگر این ضرورت است. شتاب تحولات و مطالبات نوین اجتماعی سال‌های اخیر در کشور ما و تمامی کشورهای خاورمیانه زمینه جدیدی برای گرایش‌های مختلف جامعه‌شناسی فراهم کرده؛ علم میان‌رشته‌ای که پای بسیاری از علوم مرتبط را به میان کشیده است. گفت‌وگو پیش‌رو با محمدعلی مرادی، دانش‌آموخته فلسفه در دانشگاه برلین، محوریت «بده فلسفی» را در این بحث به سبک و یادآوری می‌کند.

حال ما باید به مبانی برگردیم. باید ببینیم که این من اندیشنده، اینک کجا ایستاده. به طبع من اندیشنده یا «Subjectivity» در دنیا مورد نقد واقع شده. برای نمونه هایدگر و فوکو، این من اندیشنده را نقد کرده‌اند. ما نمی‌توانیم نقد آنها را نادیده بگیریم. آنها محدودیت‌های من اندیشنده را بیان کرده‌اند. امروز چالش ما جدی خواهد بود. یعنی ما در این حوزه‌ها، مشکلات اساسی داریم. هم طالب بحث آگاهی هستیم در ساختارهای علوم و هم نقدهایی را که تا امروز شده، باید در نظر داشته باشیم. بحث آگاهی در ساختارهای خودش بدون نقد نمی‌تواند همه‌جانبه پیش برود به همین دلیل امروز ما به فیلسوف نیاز داریم که بتواند به مساله «ما» به طور ویژه بپردازد.

یعنی من اندیشنده را با بحث هستی‌شناسی ترکیب کند و مبنای دانش جدیدمان قرار دهد. به این صورت که خصلت انتولوژیک به بحث معرفت‌شناسی بدهد. این کار چون در ایران، انجام نشده، به دلیل اینکه کسی به واقع فلسفه نمی‌خواند. وقتی هم که می‌خوانند به نظر من برای این است که مدرس فلسفه تربیت کنند نه فیلسوف - مثل اژدهاگیری است. به کسی گفتند شما چرا اژدهاگیری درس می‌دهید اینها بعدا چه کاره می‌شوند، گفت اینها هم به نسل بعدی اژدهاگیری یاد خواهند داد. حالا مشکل ما هم این است که ما فلسفه نمی‌خوانیم که کانت را خوانده باشیم یا هگل را یا ابن‌سینا و ابن‌رشد را خوانده باشیم و بنیادهای جدیدی بسازیم و ساختار علوم را بر این مبانی و بنیادها استوار کنیم تا نقد کنیم، بلکه فلسفه درس می‌دهیم که مدرس فلسفه تربیت کنیم و این «عدول از فلسفه» است و چون ما دیگر فیلسوف حرفه‌ای نداریم - یعنی فقط شارح فلسفه داریم- بنیادهای جدید فلسفی هم نداریم. این مهم است که اگر کانت خوانده‌ای از منظر یک ایرانی، چگونه این خوانش رخ داده است و ذهنیت ایرانی چگونه دقت در مفاهیم کانت می‌کند.

داده‌های فلسفی در ذهن انسان ایرانی به مبانی جدید منجر نمی‌شود و راه به بنیان‌های اندیشه باز نمی‌کند، درست است؟  
بله. هنوز من اندیشنده ما به خودش نگفته است که من در مرکز این تمدن کجا ایستاده‌ام و با چه پرسپکتیوی به جهان نگاه می‌کنم. آیا از برلین به جهان نگاه می‌کنیم، از پاریس نگاه می‌کنیم ولی باید از جایی در بطن این تمدن به جهان نگاه کنیم. آن وقت است که نگاه ما به کانت، هگل، ابن‌سینا یا... نگاه متفاوتی خواهد بود. یعنی در دنیای امروز ایستاده ولی در یک بازتولید، بر مبانی نظری خود ویژه پرسپکتیو خود را از

به نظر شما کدام گرایش اجتماعی عمده در همایش منطقه‌ای تفکر اجتماعی و جامعه‌شناسی در خاورمیانه معاصر مورد چالش قرار خواهد گرفت؟

به هر حال اکثر این روشنفکران شرکت‌کننده از سنت‌های اسلامی برآمده‌اند مانند طرفداران شریعتی که در سنت اسلامی تربیت شده‌اند. منتها متوجه شده‌اند که می‌توان افق‌های اندیشه را بازتر و وسعت خاورمیانه‌ای یا حتی خصلت بین‌المللی پیدا کرد. برای همین تلاش می‌کنند که انجمن جامعه‌شناسی در افق‌های وسیع‌تری سامان‌دهی شود و بعد منطقه‌ای بگیرد. به این منظور یک وجه عمده همین منطقه خاورمیانه است و در خاورمیانه وجه عمده اسلام است. از این‌رو علوم انسانی و جامعه‌شناسی می‌خواهد بداند که مناسباتش را با اسلام چگونه تعریف کند.

ولی به طور کلی در این همایش فقط علوم انسانی اسلامی بررسی نمی‌شود...

نه، همین نسبت جامعه‌شناسی با اسلام چگونه است، مورد مناقشه قرار دارد. یک عده در ایران، به علوم انسانی اسلامی اعتقاد دارند و عده‌ای هم می‌گویند که ما باید علوم انسانی امروزی داشته باشیم ولی نسبت‌مان را با اسلام تعیین کنیم. این دو گرایش وجود دارد. یعنی به علوم انسانی اسلامی اعتقادی ندارند بلکه می‌گویند که در علوم انسانی مبانی جدید را نگه می‌داریم و نسبت‌مان را با اسلام تنظیم می‌کنیم و اینکه با این دین در منطقه چه مناسباتی در حوزه جامعه‌شناسی و علوم انسانی می‌توان برقرار کرد.

انجمن جامعه‌شناسان به هر حال از چندین گرایش تشکیل شده ولی آنچه قابل طرح است، این است که تا بحث فلسفی راجع به این موضوع نشود، نمی‌توان آن را صورت‌بندی کرد. چون این بحث در زیرساخت‌هایش، یک بحث فلسفی است و باید در حوزه علوم فلسفی مطرح شود تا بحث فلسفی نشود. انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان نمی‌توانند روی مبانی بحث کنند و چون در ایران به طور کلی کسی فلسفه نمی‌خواند، بحث در حوزه علوم انسانی نمی‌تواند منتقل شود.

مایل هستم بیشتر توضیح دهید که داشتن نگاه فلسفی چگونه در حوزه علوم انسانی گشایش ایجاد می‌کند؟

علوم انسانی به مفهوم جدید آن بحثی است که در دوران جدید شکل گرفته است. علوم انسانی دوران جدید متکی به یک مبانی است (مبانی جدید). حالا این مبانی جدید کدام است؟ مبانی جدید علوم انسانی از آنجا شکل می‌گیرد که من اندیشنده. «Subjectivity» یا فاعل شناسا تعریف می‌شود. به هر

زمانی که تفکر دینی از واکنش محض در مقابل تفکر سکولار دست بردارد و به نحوی جدید صورت‌بندی نشود، این مقاومت به همین شکل واکنشی و در نتیجه، سترون ادامه خواهد یافت. راه‌حل همانا طرد تفکر سکولار نیست بلکه صورت‌بندی تفکر دینی نوین است. ضروری است که انسان دین‌دار بتواند جهان را دینی فهم کند و دینی توضیح دهد. سکولاریسم دینی و سکولار فهمیدن جهان از یک سو و دین‌دارانه زیستن از سوی دیگر، زیستی تناقض‌آمیز خواهد بود و تا زمانی که این تناقض برطرف نشود، مساله بر سر جای خود باقی خواهد ماند. تا زمانی که تفکر دینی به نحو جدید و متناسب با اقتضات زندگی مسلمانان در عصر جدید صورت‌بندی نشود، نمی‌توان انتظار داشت رقیبی برای تفکر سکولار به صحنه بیاید. تنها با تولید اندیشه دینی جدید است که نه تنها از این واکنش‌های بی‌نیاز خواهیم شد بلکه امکان این را خواهیم یافت که از دستاوردهای تفکر سکولار نیز به‌نحو فعالانه بهره ببریم و جهان‌مان را غنی‌تر کنیم. اقبال لاهوری، محمد ارغون و برخی دیگر از متفکران مسلمان که دنیای جدید را زیسته و دریافته‌اند، بسی پیش‌تر بر این امر تاکید کرده‌اند.

تفکر دینی نحوه بدیلی از اندیشیدن درباره جهان و جامعه و انسان است. تا زمانی که تفکر سکولار غلبه نیافته بود، دینداران در سپهر دینی تفکر می‌اندیشیدند اما ورود و غلبه تفکر سکولار جهان دیگری را در برابر چشم دینداران رقم زد. آنان از یک سو پای در سپهر دینی تفکر دارند و از سوی دیگر زندگی روزمره‌شان را در سپهر تفکر و جهان سکولار سر می‌کنند و می‌زیزند. این دوزیستی جان و فکرشان را پریشان و متعارض ساخته است. ما اکنون نیازمندیم به‌نحوی آگاهانه صورت‌بندی دیگری از تفکر دینی در باب عالم و آدم عرضه کنیم تا بتوانیم به‌نحوی آگاهانه در باب هر قلمروی از هستی به‌صورتی دینی بیندیشیم و بتوانیم بدون تکلف درباره عالم و آدم، به‌نحو دینی نظر کنیم. در جهان مسیحی الهیات کم‌وبیش از عهده این وظیفه برآمده است یا دست‌کم گام‌های مهمی در این باب برداشته است. اما در جهان اسلام، خلأی جدی در این باره وجود دارد. بنابراین ضرورت دارد در تمامی قلمرو امور اندیشیدنی، صورت‌بندی‌ای از تفکر دینی عرضه کنیم. یکی از این قلمروهای اندیشیدنی، قلمرو جهان اجتماعی است و نظریه اجتماعی دینی با مدعای بازگشت به ریشه‌های فکر اسلامی - یعنی با طرح طریق صورت‌بندی نظریه اجتماعی اسلام آغازین - امکان بازسازی تفکر اجتماعی اسلامی را متناسب با اقتضات عصر مدرن به‌منزله شکل متفاوتی از تفکر اجتماعی پیش می‌کشد. بحث از ویژگی‌های نظریه اجتماعی دینی از ابعاد این یادداشت فراتر می‌رود و پرداختن به آن نیازمند مجال دیگری است (مقاله‌ای در همین باره در همایش پیش روی انجمن جامعه‌شناسی ایران تحت عنوان «نظریه اجتماعی دینی شکلی بدیل از نظریه جامعه» ارائه خواهد شد).

منابع  
ارغون، محمد (۱۳۶۹) اسلام دیروز و امروز. ترجمه غلامعباس توسلی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول.

دیویس، چارلز (۱۳۸۷) دین و ساختن جامعه: جستارهایی در الهیات اجتماعی. ترجمه حسن محدثی و حسین باب‌الحوائجی. تهران: نشر یادآور، چاپ اول. مانهایم، کارل (۱۳۸۹) مقاله‌هایی درباره جامعه‌شناسی شناخت. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: نشر ثالث، چاپ اول.

جهان آرایه می‌دهیم. به طور مثال در اروپا هم اگر در نظر بگیریم در حوزه فلسفه از یکسو سنت فرانسوی را داریم، از سوی سنت آلمانی و سنت انگلیسی و سنت ایتالیایی. در حوزه مارکسیسم هم از یکسو «گرامشی» را داریم که مارکسیست ایتالیایی است که روی سنت ماکیاوولی ایستاده است. «رنست بلوخ» را به عنوان یک مارکسیست آلمانی در نظر بگیریم که روی سنت شیلینگ ایستاده است. مارکسیست فرانسوی، «لوئیس گلدمن» را در نظر بگیریم، بر سنت پاسکال قد علم کرده است. حالا اگر من بخواهم در حوزه فلسفه و نظر در دنیای امروز حرفی بزنم روی کدام سنت ایستاده‌ام؟ آیا باید بروم سنت فرانسوی‌ها را بگیرم؟ یا آلمانی‌ها را؟ نه، من هم می‌خواهم در این جهان شرکت کنم و دور میز اندیشه با جهانیان دیالوگ برقرار کنم و اعلام کنم که ما مردمی هستیم در این منطقه جغرافیایی و ویژگی‌های خودمان را در این گفت‌وگو داریم...

خب، درست همین جاست که لازم می‌دانم این نکته را یادآور شوم؛ ما اگر در حوزه فلسفه امروز حرف خودمان را صورت‌بندی نکرده‌ایم، ولی به طور مشخص در حوزه علوم انسانی، سنت ابن‌خلدون یکی از مرجع‌های بازگشت به بنیان‌های این علم در سابقه تاریخی ماست - که البته به نقل از «جواد طباطبایی» باید علل شکست ابن‌خلدون را تبیین کنیم و به نظر می‌رسد حرف دقیقی است - آیا اینجا هم به نظر شما دست‌مان خالی است؟

ما این سنت را داریم که از فارابی آغاز می‌شود در «احصاء‌العلوم» بعد به ابوالفضل، سپس به میرفندرسکی به عنوان آخرین کسی که تقسیم‌بندی علوم را دارد می‌رسیم. در «الصناعة» ولی بحث این است که وقتی ما می‌خواهیم دوباره در دنیای امروز شرکت کنیم یعنی پدیده‌های جدید را توضیح دهیم، نمی‌توانیم با دستگاه مفاهیم گذشته این کار را انجام دهیم. ما می‌توانیم از آن مفاهیم به عنوان زیرساخت‌ها استفاده کنیم ولی روند حرکت آن را باید بشناسیم و امروز با مبانی امروز وارد بحث شویم.

پس در شقی هم که سنت‌مدار هستیم، امروز نتوانسته‌ایم تولید جدید داشته باشیم؟

نه، نمی‌شود. جواد طباطبایی هم در این بحث، در حد یک اشاره مساله را مطرح می‌کند و می‌گذرد؛ یعنی بحث دقیقی ارائه نمی‌دهد. ما باید یک سنت خاص را تئوریزه کرده و بسط دهیم. مثلا ما در ابن‌سینا سنت «هن» داشته‌ایم. سنت «فقس» داشته‌ایم. این سنت نفس یا من را که ابن‌سینا به عنوان «انسان پرنده» از آن نام می‌برد، اگر ادامه دهیم، می‌بینیم که تا یک دوره جلو آمده است ولی نه بیش به قول دکتر مهدی حائری‌یزدی. این من، یک «هن»، «پرفرمنس» است. ورود به من جدید، یعنی من کنشگر، برای ما اتفاق نیفتاده است؛ یعنی ما یک سنت داریم ولی از یک دوره به بعد مغفول مانده است. یا یک مورد دیگر بحث «چرخش کپرنیکوسی کانتی» در دوره جدید است. ذهن آماده می‌شود که خودش جهان را توضیح دهد و تولید کند.